



کلیاتی و ، مبلغ دین بین المللی

«گروه ادبیات اندیشه پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی»

بزرگ است که تو زنده بازگشتی. [اینها را فاتو، دخترک نوجوان مسلمان می گوید.]
آری، همین طور است.»

عمه مارتا یک دعا به هر دوی اینها داده، که در آخر، هر کدام تکه ای از آن را می خوانند. در این بخش، برای اولین بار در این کتاب، کلماتی با حروف مورب و عرض سطور کمتر آمده است. البته در این دعا، نکته بدی نیست، اما مطلب خاص هم ندارد. همه اش دعوت به خیر و نیکی است.

دکتر محسن پرویز: من با نظر آقای سرشار کاملاً موافق نیستم. من فکر می کنم شیخ سلیمان در این داستان بعنوان مظهر اسلام در نظر گرفته نشده، تصورم این است که مرگ سلیمان در این داستان، به نوعی مرگ اسلامی است که توأم با تساهل و تسامح است. به عبارتی، رهبران مذهبی که با دید تساهل و تسامح به اسلام نگاه می کنند.

در صفحه ۲۰۹ ملینا، مادر تئو، از او سؤال می کند:
«- گمان می کنم به اسلام هم مهر و محبتی بیش از این نداری!»

تئو گفت: به چه دلیل؟ یک بار دوستم شیخ، شب هنگام در اتاق به دیدنم آمد. نمی دانم چه کرد که من به خواب رفتم. ملینا با نگرانی گفت: اه، پس تو هنوز با افراطیهایشان برخورد نکرده ای. بسیار خوب. خواهی دید. زروم مداخله کرد.»

محمدرضا سرشار: اگر قرار باشد این برداشت درست باشد، باید در مقابلش یک کسی نماد اسلام اصولگرای غیر اهل تساهل و تسامح باشد. اما چنین کسی در داستان نیست.

دکتر محسن پرویز: برداشت من این است که کتاب با دید تساهل و تسامح به کل ادیان نگاه می کند. پس ضرورتی ندارد که با افراد افراطی طرف بشود. کما اینکه شما نمونه افراطیون یهود را هم نمی بینید که با تئو برخورد داشته باشند. اما حضور غیرمستقیم یهودیت افراطی و اسلام افراطی را می بینید. نکته عجیب اینکه، در صفحه ۳۲۴، نکته ای را می گوید که حتماً باید به آن توجه شود: عمه مارتا با تئو صحبت می کند، می گوید:

«- تا سالهای اخیر، هندوان پیروان ادیان دیگر را آزار نمی کردند، بوداییان تبت نیز همین طور. نظرت چیست؟
تئو گفت: درست است. اصلاً ببینیم چه کسانی به جنگ دست می زنند؟ مسیحیان و مسلمانان.
عمه مارتا گفت: و یهودیان هم.

تئو جواب داد: به این دلیل که آنها در طول تاریخ آزار دیده اند.

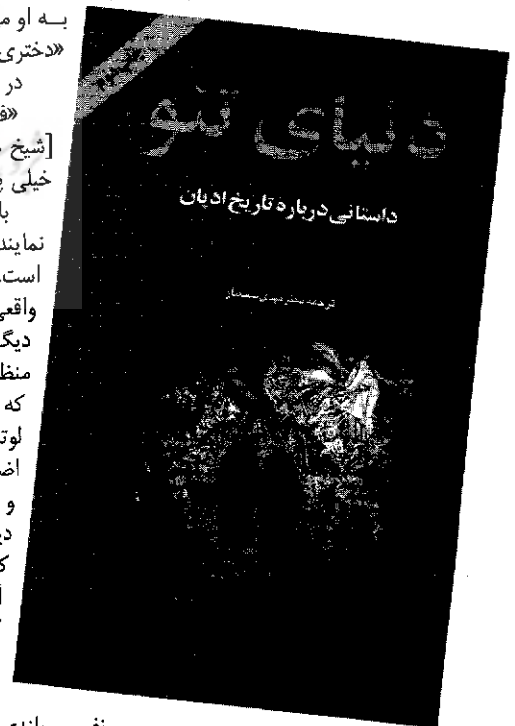
محمدرضا سرشار: در این داستان، روی نیمه زنانه تئو خاصه از طریق آن خواهر دوقلوی همزاد مرده اش خیلی تأکید شده است. وقتی که تئو به مصر می رود، مراسم «زار» را در مورد او انجام می دهند. در آن مراسم، در یک حالت خلسه و جذب و بیخودی به آن نیمه مرده و گمشده اش - خواهرش - می آید و با او صحبت می کند. یعنی تئو، از طریق شهود، برای اولین بار متوجه می شود که یک خواهر دوقلو داشته، که مرده است. بعد هم، در سرزمین و معبد هر مذهب و دینی که می رود روی این نیمه زنانه اش تأکید می شود. بخصوص در ادیان هنری. این هم یکی از درونمایه های این اثر است، که رویش خیلی تأکید شده.)
در پایان داستان، به پاریس برمی گردند. اما تئو قول می دهد که به اورشلیم برگردد.

در آخر داستان، مادر تئو حامله است، با قاطعیت به او می گوید که چشم براه تولد «دختری» است.

در جای دیگر می خوانیم:
«فاتو گفت: متأسفم که او [شیخ مسلمان متوفا] را ندیدم، خیلی پیر بود، نه؟»

باز تأکید روی «پیر» بودن نماینده اسلام در این داستان است. درحالی که به طور تمادین واقعی، اسلام از همه ادیان دیگر جوان تر است! لابد منظور نویسنده این است که چون هیچ مصلحی مثل لوتر پیدا نشده تا شاخه های اضافی این درخت پیر را بزند و آن را نو کند، پس این دین پیر است. ولی ادیانی که مصلحان آنچنانی در آنها پیدا شده و تازه اش کرده اند، زنده می مانند!
«- از نوئل تا سپتامر، نه ماه کوتاه.

نفس بلندی برآورد و گفت: برای من خیلی طولانی بود. زمان درازی است که تو را ندیده ام. الله



عمه مارتا جواب داد: نه. به این دلیل که دین تک‌خدایی دارند. آنها هم فقط به یک خدا اعتقاد دارند. و ادیان تک‌خدایی، اهل مامشات نیستند. اورشلیم را به یاد یاور! هر مذهب از عقیده و نظر خود دفاع می‌کند، و پیرو خدای خود است. توجه داشته باش که در حال حاضر، هندوان افراطی، به منظور آنکه نیروهای خود را بهتر مجهز و بسج کنند، می‌کوشند تا تعداد خدایان هندو را کاهش دهند و از میان میلیونها خدا، رام، قهرمان حماسه رامایانا را برگزیده‌اند و می‌خواهند او را خدای واحد کشور هندوان قرار دهند.»

محمدرضا سرشار: در این کتاب راجع به همه‌ادیان نکات مثبتی گفته شده. از جمله دربارهٔ اسلام. خیلی جاها اگر کسی چیزی منفی در این باره گفته، عمه مارتا یا تو دفاع کرده‌اند. حتی در مقایسه صلیبیون و مسلمانان در فتح فلسطین، حق را به مسلمانان می‌دهد. می‌گوید وقتی مسیحیان آمدند قتل عام کردند. اما صلاح‌الدین ایوبی که آمد، با بزرگواری رفتار کرد. در مورد عثمانیها هم همین را می‌گوید. این نیست که اثر، مدام بدی اسلام را بگوید. اگر شما تعداد صفحاتی را که درباره اسلام صحبت شده با تعداد صفحاتی که دربارهٔ مسیحیت و یا آیین خرافی تبتیها حرف زده مقایسه کنید، متوجه منظور من می‌شوید. کسانی هم که دربارهٔ اسلام حرف می‌زنند، یا صوفی‌اند یا بی‌جمالند. مثلاً زنی که بر خلاف نص صریح قرآن و شریعت زن یک مسیحی شده است. اما دربارهٔ مسیحیان، یک بار رهبر مسیحیان در اورشلیم از آن دفاع می‌کند، یکبار یک کاردینال در رم از آن دفاع می‌کند. آخرش هم به لوتر ختم می‌شود. نهایتاً، کفه ترازو به نفع مسیحیت است. در این، هیچ شکی نیست. با این ظرافتها کار را پیش می‌برد. نویسنده مثل مارکسیستهای ما نیست که از اول به مسلمانان فحش بدهد. تفسیر این چند کلمه چیست؟ می‌گوید: «دوران او تمام شده بود و باید می‌مرد.»

دکتر محسن پرویز: دو تا مسئله مهم در اینجا با هم آمیخته شده. یکی تاکیداتی که دربارهٔ سالهای مختلف دارد و تاریخی که اینجا آورده به نوعی می‌خواهد به سیر تحول در ادیان هم اشاره بکند.

تصورم این است که در داستان فیلسوفی معرفی شده است که زنش را از دست داده و اسم مادر بزرگ تو تئانوست. داستان از اینجا شروع می‌شود که تو موقع به دنیا آمدن، دوقلو بوده. تو و خواهر دوقلویش یک ماه زودتر از موعد مقرر به دنیا می‌آیند. خواهرش می‌میرد. منتها این موضوع را به تو نگفته بوده‌اند. طی مسافرت‌هایی بعداً در جریان داستان، این قضیه بر او مکشوف می‌شود. به این ترتیب که روزی دچار ضعف می‌شود. وقتی او را به بیمارستان می‌برند و آزمایش خون از او به عمل می‌آورند تشخیص می‌دهند که دچار بیماری مزمنی است که غیرقابل علاج است و او خواهد مرد. خبر که به عمه‌اش می‌رسد، تو را با خود به سفری دور دنیا می‌برد، که عمدتاً یک سفر تحقیقاتی دربارهٔ ادیان است.

سفر را از تل‌آویو و اسرائیل شروع می‌کنند و بعد به کشورهای مثل هند، چین و ژاپن، یونان، رم، مصر و کشورهای دیگر می‌روند. در هر کشوری با فرقه‌ای و آئین آن آشنا می‌شوند، تا نهایتاً در یونان، تو دوباره با خانواده‌اش ملاقات می‌کند با آنها به فرانسه برمی‌گردد.

این، خلاصه داستان است. افرادی را در فراز اول آورده این سه نفری که در اورشلیم نماینده این سه دین گذاشته و شیخ سلیمان را به‌عنوان نماینده اسلام مطرح کرده و دید مثبتی که دربارهٔ شیخ سلیمان در کل اثر حاکم است.

سرشار: دید او نسبت به همه ادیان مثبت است. منتها با درجات مختلف، زرنگی نویسنده در همین است.

دکتر محسن پرویز: تصور من این است که می‌خواهد بگوید دورهٔ مسلمانانی که اهل تساهل و تسامح هستند گذشته است. این، برداشت من از مرگ شیخ سلیمان است. به آن افراطیگری مسلمانان طعنه می‌زند.

محمدرضا سرشار: ببینید در پایان، اصلاً نماینده مسلمانان وجود ندارد و نیست. درحالی‌که نماینده واقعی سایر ادیان هستند. به تو می‌گوید: «تو سومی می‌شوی.» در صورتی که تو مسلمان نیست. نویسنده ناشی نیست. ما نمی‌توانیم او را

با نویسنده‌های مارکسیست و ملحد خودمان که از شدت عناد با اسلام نمی‌توانند حتی تظاهر به بی‌طرفی کنند مقایسه کنیم. او به محاسن جزئی اسلام اشاره می‌کند. اما آن محاسن اصلی و ریشه‌ای دین اسلام که آن را بر تمام ادیان برتری داده، اشاره نمی‌کند.

ببینید به یک فرقه فراقی دسته صدم مثلاً تبتی چقدر پرداخته! در مقابل به اسلام چقدر پرداخته؟

نکته بعد اینکه، در روی جلد، نویسنده ادعا کرده تاریخ ادیان. در دنیای سوفی ادعا شده بود تاریخ فلسفه. در آن کتاب، نویسنده آمده بود مردانه از ابتدا به فلسفه غرب و سیر تکاملی آن پرداخته بود. هم خواننده چیزی یاد می‌گرفت و می‌فهمید که فلسفه از کجا شروع شده و به کجا رسیده (هرچند آن هم در انتها با مودگرایی ماجرا را به اگزستانسیالیسم ختم کرد و درواقع بر آن صحنه گذاشت). این کتاب هیچ نظمی در بیان ادیان مختلف ندارد. نویسنده‌ای نبوده که تاریخ ادیان را بلد نباشد. اتفاقاً برایش به ترتیب گفتن این تاریخ، آسان‌تر هم بود. اما می‌داند اگر آن نظم را رعایت می‌کرد آخرش به اسلام ختم می‌شد. بعد آن بحث خاتمیت پیش می‌آمد؛ و بایستی این دین را به‌عنوان آخرین و جدیدترین دین بر سایر ادیان غلبه می‌داد.

شهریار زرشناس: در تأیید فرمایش شما باید عرض کنم که اگر قرار بود تقدم و تاخر زمانی را رعایت کند حتی قبل از یهودیت باید به آیین‌های هندوییزم، آیین‌های چینی (مثل تائوئیسم و منفسیوئیسم) بعد شینتوئیسم می‌پرداخت، و بعد می‌رسید به آیین‌های توحیدی مثل یهودیت و... کاملاً تمدا خواسته که این ترتیب را به هم بریزد.

محمدرضا سرشار: درواقع آن معجون مورد نظرش را درست کند، تا تقدم و تاخر، ایجاد اولویت و برتری برای اسلام نکند. ولی این نکته‌ای که آقای پرویز اشاره می‌کنند، به نظر



داستان از اینجا شروع می‌شود که تو موقع به دنیا آمدن، دوقلو بوده. تو و خواهر دوقلویش یک ماه زودتر از موعد مقرر به دنیا می‌آیند. خواهرش می‌میرد. منتها این موضوع را به تو نگفته بوده‌اند. طی مسافرت‌هایی بعداً در جریان داستان، این قضیه بر او مکشوف می‌شود. به این ترتیب که روزی دچار ضعف می‌شود. وقتی او را به بیمارستان می‌برند و آزمایش خون از او می‌گیرند تشخیص می‌دهند که دچار بیماری مزمنی است که غیرقابل علاج است و او خواهد مرد.

می‌رسد هست. اما آن افراد نماینده اسلام واقعی نیستند. حتی آن شیخ فلسطینی که نماینده اسلام اهل تسامح است.

دکتر محسن پرویز: اینکه با زرنگی خواسته در کنار چندین بزرگ، ادیان نوع دیگری را هم معرفی بکند، از همان آغاز کتاب تکلیف معین است. در صفحه ۲۶-۲۷، تو بعد از اینکه با مادرش صحبت می‌کند، می‌گوید: «تو چه تفاوتی میان خدای یهودیان با خدای مسیحیان و خدای مسلمانان می‌بینی؟»

«تو با دودلی و تردید پاسخ داد: جز آنکه یهودیان و مسلمانان خدای واحدی را می‌پرستند، تفاوتی احساس نمی‌کنم. زیرا برای مسیحیان دو خدا وجود دارد و یک کبوتر، که آن را پدر مقدس می‌نامند.

ملینا تصحیح کرد: نه، روح‌القدس. تو سخنان مادر تانوا را خوب گوش نکردی.

عمه مارتا ادامه داد و مذاهب دیگر».

عمه مارتا سیر را به سمت ادیان الهی می‌برد. تو که به سه مذهب الهی (یهودیت، مسیحیت و اسلام) اشاره کرده بود می‌افزاید: «آهان! پروتستانها، ارتدکسها [زیرا خانواده او ارتدکس بودند]، ارتدکس یونانی و بوداییها و اینهیستها [گمان می‌کنم سرخپوستها مد نظرش بوده] و قاتو...»

سرشار: خانم آرمین یک جایی اشاره کردند به فاتو. در جایی از داستان تو و عمه‌اش به کشور سنگال می‌روند. «به کشور دخترک سیاه‌پوست مسلمان». پدر فاتو در آنجا میزبان آنهاست. او آنها را به میان قبایلی می‌برد که از اسلام تنها نامش را دارند. تمام آداب و سنن آیینهای شرک‌آمیز کهن افریقایی را دارند. تنها لغایی از اسلام به اعمالشان داده‌اند. می‌گوید: مردم افریقا هرگز اسلام را آن‌گونه که باید، نپذیرفتند. افریقاییها اسلام را به شکلی که خواستند تغییر دادند. حتی این را تأیید می‌کند. با این حساب، اسلام فاتو و کشورش که اسلام نیست! آمیخته با شرک است.

زهرة یزدان‌پناه: در صفحه ۱۱۳ کتاب پدر به رهبر یهودیان در اورشلیم، یعنی ربی اشاره می‌کند. او می‌گوید: «آشنایی با مذاهب از دو طریق ممکن است. روش اول این است که به آنچه در ظاهر می‌بینیم بسنده کنیم، و در این صورت، آنچه به نظر می‌رسد، ممکن است ناراحت‌کننده باشد و ما را از مذهب دور کند. روش دیگر آن است که بگوئیم درباره آنچه در ظاهر دیده‌ایم بیشتر بدانیم، و بذر حقیقت را که چون گوهری گرانها در دل توده‌ای گاه در پشت افراطها و تفریطها پنهان است بیابیم و آن را درک کنیم.»

مثال خودش را از محله معاشرین می‌آورد که یهودیان متعصب در آن اسکان دارند، و تعدادشان هم خیلی کم است. زرنگی‌ای که نویسنده به خرج داده این است. چون برای رسیدن به حقیقت، باید سه شیوه را رعایت کنیم: یکی مشخص کردن هدف، که کشف حقیقت است. یکی ابزار لازم برای کشف حقیقت، که در این داستان سفر است. و مطالعه...

شهریار زرشناس: فکر می‌کنم برخی از مناقشاتی و اختلاف نظرهایی که در تفسیر این کتاب وجود دارد؛ با طرح پلورالیسم دینی حل و روشن می‌شود.

در پس تفکر مدرن غربی، تفکر عصر روشنگری که صورت تثبیت یافته‌اندیشه مدرن هست و آن را می‌شود آینه رویکرد مدرن دانست؛ دو نگاه به دین وجود دارد. عصر روشنگری نحله فرهنگی و فکری است که در قرن هجدهم بر اروپا حاکم بوده است. عرب قرن نوزدهم و بیستم، محصول و فرزند این پروسه

تفکر عصر روشنگری است.

نگاه اول، رویکردی است که آشکارا ماتریالیستی بوده، آشکارا آتئیسمی و بی‌خدا بوده، و افرادی مثل لاکتری و قلیاخ نماینده آن بوده‌اند، و دین‌زدایی و دین‌ستیزی می‌کرده.

این تفکر در قرن نوزدهم هم قوی است، اما در سالهای نخستین قرن بیستم کم‌رنگ می‌شود. رویکرد دیگری در همان زمان در عصر روشنگری وجود داشته که به آن دئیستی می‌گفته‌اند.

رویکرد دین طبیعی، که به خدا اعتقاد داشته‌اند. خدا را خدای ساعت ساز می‌دانسته‌اند. خدایی که عالم را آفریده، اما دیگر به آن کاری ندارد. بخصوص به انبیا یا بی‌اعتماد بودند یا سست‌اعتقاد. می‌گفتند که انبیا فرستاده نشده‌اند؛ یا اگر هم اعتقاد داشتند، می‌گفتند که نباید بر اختلاف بین شریعتها تأکید کرد، بلکه باید بر عنصر وحدت که حول محور خداست تأکید کرد. اعضای اصلی این تفکر جزو فراماسونها بودند و کسانی مثل فارنوساماری ولتر، ژان ژاک روسو، دنیس دیدرو...

در قرن بیستم، غرب متمایل می‌شود به تقویت و احیای دین نگاه. آن چیزی که در قرن ۱۹ بر سرتاسر غرب حاکم هست، ماتریالیسم سخت و خشکی است، که نیاز به معنویت‌گرایی بشر را پاسخ نمی‌دهد. از سالهای جنگ جهانی اول، با ظهور ادبیات اگزیستانسیالیستی مایوس و بحران‌زده (مثل ادبیات آلبر کامو و ژان پل سارتر) میل به دریافت معنای تازه‌ای از هستی و معنویت ظهور می‌کند.

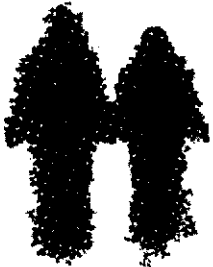
از سالهای ۱۹۵۰ به بعد به شکل گسترده و سازمان یافته‌ای به این مسئله می‌پردازند. به جای ترویج ماتریالیسم سخت و خشک، یک نوع تفکر مبتنی بر اعتقاد صرف به خدا و نقاط مشترک همه ادیان را ترویج می‌کنند. که ویژگی این دین اینهاست: به اخلاقیات و احکام و شرایع بی‌توجه است. آرمانگرایی دینی را تعصب می‌نامد و به آن توجه نمی‌کند. هیچگاه دعوت به جهاد و مبارزه نمی‌کند. مسئولیت اجتماعی چندانی در قبال دیگران ندارند. نوع رابطه انسان با خدا، شخصی و فردی است. اهل تسامح و تساهل است.

این دین بهترین حافظ وضع موجود برای جامعه لیبرالی و سرمایه‌داری است. هم نیازهای معنوی آدمها را تأمین می‌کند و هم آنها را یک شهروند سربه راه نظام مدرن می‌کند.

نکته دیگر این است که خودش را کاملاً با مشهورات تفکرات دنیای مدرن تطبیق داده است. چون شریعت و نظام حقوقی و نظام تکالیف احکام ندارد، این نظامها را کاملاً از تفکر دنیای مدرن می‌گیرد. یعنی حقوق بشر را می‌پذیرد، نظام مناسبات سیاسی لیبرالی و مدرنیستی را می‌پذیرد. مثلاً کاری به روابط نامشروع دختر و پسر ندارد. با احکام قصاص و حجاب کاری ندارد. در برابر این جهان سر تسلیم فرود می‌آورد.

در سالهای نیمه دوم قرن بیستم، با حضور رادها کریشنا، سای بابا و کریشنا مورتی، این‌گونه تفکر، دائماً گسترش پیدا می‌کند. همین حالا اگر در بازار کتاب کشورمان جستجو کنیم، یکی از پرطرفدارترین کتابها، کتابهای کریشنا مورتی است. یا نوع نگاه خانم لوئیز هی در کتاب «شفای زندگی»، یا کاترین پاندر، که در واقع خدایی را معرفی می‌کنند که یک رابطه شخصی و معنوی با فرد برقرار می‌کند؛ و به چیز دیگری کاری ندارد.

در جریان نتولیبالیسم، بر خلاف لیبرالیسم کلاسیک، که بیشتر ماتریالیست بود، دو گرایش مختلف وجود دارد: یکی این نوع نگاه دینی را ترویج می‌کند، و دیگری، نتولیبالیهای افراطی، که دیدگاههای تندروانه شبه بنیادگرایانه نسبت به مسیحیت و



صهیونیسم دارند.

نکته دیگر، اینکه دوستان فرمودند «جامعه بشری». به طرف نوعی تساهل و تسامح در ادیان پیش می‌رود که این جور نیست. جامعه بشری نوعی خلأ دینی را حس می‌کند و چون جامعه بشری میل به دین‌گرایی پیدا کرده، صاحبان قدرت و نفوذ آن را به طرف معنویت مسخ شده فارغ از شریعت کانالیزه می‌کنند؛ معنویتی که تفکر اومانستی را زیر سؤال نبرد.

اگر جامعه بشری را رها می‌کنیم و تلاش می‌کنیم تا به آن عرضه می‌کردند، شرایط این نبود. با توجه به امکانات فوق‌العاده گسترده‌ای که دارند، به این نیاز، جهت می‌دهند. مثل همین کتاب، مثل پائولو کوئلیو.

ببینید با توجه به ساختار بسیار ضعیفی که داستان دارد، چه استقبالی از این کتاب شده است! با توجه به تشتی که در طرح دیدگاهها دارد، باید به این فکر کرد که کتاب از یک اسپانسر سیاسی و فرهنگی خاصی برخوردار است. حمایت شدید کتاب از فرمیستهای مذهبی، ریشه در یهودیت دارد.

در شاخه اصلی پروتستانیسم مسیحی، پروتستانیسم کانون را می‌بینیم که از دل آن، گرایشهایی مثل پیورنیتیسم هم درآمده، که اساس نگاه مذهبی جامعه آمریکا را تشکیل می‌دهد، و به شدت یهودی زاده است.

ستایشی که اثر از عرفان می‌کند، عرفان فارغ از شریعت است. عرفان سکرپه را مد نظر دارد، که فارغ از شریعت و طریقت و حقیقت است. عرفانی منهای سهویه را قبول دارند. این گرایش، در همین ایران خودمان هم رواج دارد. همین پلورالیزیم که عبدالکریم سروش تبلیغ می‌کند، سعی می‌کند این عربی را به نفع خودش مصادره کند. و جالب است که خط این کار از خارج کشور آمده. در سال ۱۳۶۹، در مجله کنکاش که یک مجله ضدانقلابی است، مقاله‌ای چاپ شد از فردی به نام علی آشتیانی.

تر آشتیانی این بود که روشنفکران ایران نباید به جنگ اسلام بروند. آنها باید عناصری از درون اسلام را که می‌تواند با دموکراسی و دموکراسی لیبرال سازگار بشود مصادره کنند و روی موج آنها سوار شوند. عرفان اسلامی این ظرفیت را دارد، و باید از آن استفاده شود.

دو سال بعد، فیلم «نوبت عاشقی» ساخته می‌شود. به فاصله دو - سه سال بازار فیلمهای شبه عرفانی رواج پیدا می‌کند فیلمهایی مثل «نار و نی» و کتابهایی مثل لوتیز هی و وین دایسر نوع مذهبی و نوع لائیک آن رواج پیدا می‌کند؛ و کمی بعد سروش برای اثبات پلورالیزم خودش که برگرفته از جان هیک است، داگما مویدات عرفانی را می‌آورد.

این کتاب بر اساس یک هدف نوشته و بر اساس یک هدف ترجمه شده است. ناشر آن، نقش جهان است، و کارش در زمینه پست‌مدرنیته است، که بخشی از آن نسبی‌گرایی است، و با آن می‌شود به جنگ آرمانگرایی رفت.

وقتی شما آرمانگرایی را از یک فرد بگیرید و هر نوع عهد اندیشی و اعتقاد به یک سری اصول را از او گرفتید به راحتی نرم می‌شود و به هر شکل و رنگی که منظور نظر داشته باشید درمی‌آید. پست‌مدرنیسم بخشی از آن به ستیز با یقین مدرنیته است که برای تنولیرالهای ما جذاب نیست. حرفهای ضد تکنولوژی هایدیگر مطرح نمی‌شود، اما از نسبی‌گرایی گادامر مرتب کتاب چاپ می‌شود.

بسط تجربه نیوی، بحثی است که امروزه زیاد مطرح می‌شود. و به این معناست که همه، به نوعی، پیامبرند. این

نظریه، دین را یک تجربه می‌بینند. همین موضوع در این کتاب آورده شده.

اما درباره «تئوس»، از قول استادی عرض می‌کنم که همان «ژئوس» است. و ژئوس همان طاغوتی است که در قرآن به کار رفته است.

در بحثهای تاریخی، دوران قرون وسطی را دوران تئوس اندرینک می‌نامند. تئوس در آنجا به معنای «خدا» نیست.

که مسئله‌های شرک‌آلود یاد فاصله‌های اصولی ما را از او جدا کرده است. یعنی نسبت شهودی و حضوری با خدا نداریم. یک نسبت اصولی با واسطه‌ای، که منجر به این می‌شود تا معرفت ما نسبت به خدا، حقیقی نباشد.

پرویز: در صفحه ۴۷۴-۴۷۵، نکته‌ای از زبان نصرت درباره اصلاح‌طلبان گفته می‌شود.

می‌گوید: «برعکس، یک جریان دوم وجود دارد که فرمیستها یا اصلاح‌طلبان نامیده می‌شوند.» و تصریح می‌کند که «پیامبر از هر جهت قادر به منطبق ساختن پیام خویش با مقتضیات عصر خود بوده.

بنابراین هیچ چیز مانع از این نیست که احکام امروزی شوند و قابل انطباق با عصر جدید گردند.» در جای دیگر، نصرت حجابش را کنار می‌گذارد و می‌گوید: «به عقیده من، خطای بزرگی است که به سخنان این دسته گوش فرا ندهند. زیرا این گروه قصد دارند به جدایی مسلمانان پایان دهند. این دسته، با کمال‌گرایان دشواریهای عظیم دارند. زیرا برای کمال‌گرایان، هیچ چیز خطرناک‌تر از امروزی شدن احکام نیست.»

در ادامه‌اش می‌گوید: «سراجام تئو، به تو بگویم که یک شاخه دیگر در اسلام وجود دارد که به قدمت قرآن است؛ و بدون اینکه کوچکترین تفرقه‌ای برانگیزد، سراسر تاریخ اسلام و مذهب مسلمانان را طی کرده است.»

«عمه مارتا آهسته گفت: تئو، خوب گوشه‌هایت را باز کن. زیرا نصرت بهترین حرف خود را برای آخر گذاشته است.» «نصرت ادامه داد: این مسلمانان فقط برای عشق الله زندگی می‌کردند، در نظر آنان، تمام مذاهب خدا را دوست داشتند. به همین جهت به آخرین شاخه اسلام، شاخه تساهل و تأمل بوده است. معتقدان به اسلام، کافران را به زور یا از طریق موعظه و تفسیر وارد اسلام نمی‌کردند. آنان منتظر هیچ امامی نبودند، و از رستاخیز یحیی به میان نمی‌آوردند. آنها فقط یاد می‌دادند که چگونه، می‌توان عشق خدایی را مستقیم یافت.»

چند سطر بعد می‌گوید: «آخرین شاخه اسلام، صوفیگری است.»



دوستان فرمودند «جامعه بشری به طرف نوعی تساهل و تسامح در ادیان پیش می‌رود» این جور نیست. جامعه بشری حس می‌کند؛ و چون جامعه بشری میل به دین‌گرایی پیدا کرده، صاحبان قدرت و نفوذ آن را به طرف معنویت مسخ شده فارغ از شریعت کانالیزه می‌کنند؛ معنویتی که تفکر اومانستی را زیر سؤال نبرد.



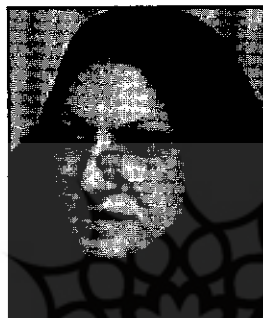
سید علی کاشفی خوانساری



«مزاحمان» اثری با عنوان «قصه روزنامه‌جات عهد بوق» که در آن تاریخ مطبوعات ایران را برای نوجوانان شرح داده‌ام و «هفتاد یادداشت کوتاه درباره ادبیات» این آثار آماده چاپ هستند ولی هنوز به ناشر سپرده نشده‌اند. اثر دیگری را درباره «تبلیغات دینی برای کودکان در دوره قاجار» در دست تألیف دارم که این پژوهش برای سازمان تبلیغات اسلامی در حال انجام است و هنوز مراحل تألیف آن را به پایان نرسانده‌ام.

البته این مسئله در صنعت چاپ و نشر تا حدودی طبیعی است و اگر چند ماهه باشد و به چند سال نیانجامد، قابل تحمل خواهد بود. طولانی شدن انتظار، باعث تألم روحی نویسنده می‌شود. آخرین کاری که به تازگی ویرایش و بازنویسی آن را تمام کرده‌ام، «هفت بند و چند داستان دیگر» است که این اثر قبلاً چاپ شده بود و این بار، هشت داستان کوتاه به آن اضافه کرده‌ام. مجوز چاپ آن را گرفته‌ام. ولی هنوز آن را به انتشارات خاصی نسپردیم.

راضیه تجار



هفت اثر جدیدم، ناشر ندارند

در سال ۸۲ سه کتاب من به چاپ رسید که یکی از آنها «از باب قرائت اطفال» نام داشت و توسط انتشارات قدیانی روانه بازار شد. این کتاب به بررسی مطالبی مربوط به کودکان در مطبوعات سالهای پیش از مشروطه می‌پرداخت و در سال گذشته در جشنواره پژوهش کانون، مورد تقدیر قرار گرفت. «روزی روزگاری سینما» را نیستان چاپ کرد. و «فهرستگان نمایش کودک و نوجوان» را که مرجع‌شناسی تئاتر کودک و نوجوان بود، انتشارات نمایش کار کرد. در این اثر، فهرستی از آثار نمایشی مرتبط با کودکان و نوجوانان جمع‌آوری شده بود.

محمدعلی گودینی



«کوچه اقایا» تجدید چاپ خواهد شد

داستانی بر مبنای واقعیت و تلفیق خیال در ارتباط با یکی از جانبازان جنگ تحمیلی و همسرش را در دست تألیف دارم. این کار در حدود صد صفحه به چاپ خواهد رسید. تقریباً ۷۰ درصد آن نوشته شده و قرار است بنیاد جانبازان آن را منتشر کند.

کار دیگری از زندگینامه «شهید بابایی» نوشته‌م که آن را به بنیاد شهید ارائه کردم. این اثر از چند داستان اصلی تشکیل می‌شود ولی شخصیت محوری آن «شهید بابایی» است. مجموعه داستانی از آثار اخیرم را کارگاه رمان حوزه هنری به چاپ خواهد رساند. ضمن اینکه رمان «کوچه اقایا» هم تجدید چاپ خواهد شد. این اثر که سال ۱۳۷۶ وارد بازار شد، به سرعت همه نسخه‌های آن به فروش رسید و در بازار نایاب شد. ولی متأسفانه حوزه هنری اقدام به تجدید چاپ آن نکرد. جای خوشحالی است که مدیریت جدید قبول داده آن را تجدید چاپ کند و برای نمایشگاه کتاب، به علاقه‌مندان عرضه شود.

زندگینامه داستانی شهید شیرودی را سالهاست به انتشارات مدرسه سپرده‌ام ولی هنوز خبری از چاپ آن نیست.

در حال حاضر نیز سیزده کتاب زیر چاپ دارم. از جمله کتابهای در حوالی داستان «گاهنامه قلمرو ادبیات کودکان شماره ۱۱۱» سه مجموعه نقد درباره آثاری از «مهدی شجاعی، راضیه تجار و ابراهیم حسن‌بیگی» و پنج عنوان کتاب من، از چند سال قبل در حوزه هنری در نوبت چاپ به سر می‌برد. دو کتاب از این سیزده عنوان، برایم اهمیت بیشتری دارد که یکی «گزارش نقد ادبیات کودک در سالهای پس از انقلاب» است و در دو جلد آن را کار کرده‌ام. قرار است انتشارات طه آن را منتشر کند.

در «حمله حیدری» نسخه‌های کهن حمله حیدری از دوره صفوی به بعد را تصحیح کرده‌ام. این کتابها چند سالی است که در انتشارات «کتابخانه مجلس شورای اسلامی» در نوبت چاپ قرار دارد.

هفت اثر جدیدم ناشر ندارند. این آثار عبارتند از سفرنامه حج با عنوان «پرسه»، «سفرنامه کربلا»، دو قصه خردسال با عنوان «من ایرانم» و «بیابای سوره»، قصه نوجوانانه‌ای با عنوان

از مطبوعات فاصله گرفتم تا داستان بنویسم

دو مجموعه داستان داشتم با عنوان «سیلاب» و «عیدی دیگر» که آنها را به انتشارات سوره مهر سپردم. قرار بود پیش از نوروز ۸۳ به بازار عرضه شوند که نشد و ناشر آن قول داده تا زمان فرا رسیدن نمایشگاه کتاب، آنها را از زیر چاپ درآورد.

«دستی در آسمان» را هم انتشارات ققنوس در دست چاپ دارد. دو رمان را که از سالها قبل روی آنها کار کرده‌ام، تقریباً آماده شده‌اند. یکی از آنها را قصد دارم به فیلمنامه تبدیل کنم. مجموعه داستان نوجوانانه «بوی نان» را به انتشارات قاضی سپردم. مدتی قبل، «لبخند آخر» توسط همین ناشر به بازار آمد که در جایزه یلدا شرکت کرد و به مرحله دوم رسید. در واقع در گروه ده کتاب برگزیده قرار گرفت. «گونیه‌های چهار خط» را هم آماده کردم ولی هنوز ناشری برای آن پیدا نکرده‌ام. خوشبختانه در این مدت، سرعت قلمم بیشتر شده چون از مطبوعات فاصله گرفتم تا بهتر و بیشتر بنویسم و به داستان بپردازم.